

آیت‌الله مهدوی کنی به روایت خودش

۲ آبان ۱۳۹۳ ساعت ۲۱:۲۴

اینجناب محمدرضا مهدوی کنی در چهاردهم مرداد ۱۳۱۰ ش/ ربیع‌الاول ۱۳۵۰ ق در قریه کن - که در آن زمان در دو فرسخی تهران و امروز متصل به آن است.

اینجناب محمدرضا مهدوی کنی در چهاردهم مرداد ۱۳۱۰ هـ ش/ ربیع‌الاول ۱۳۵۰ هـ ق در قریه کن - که در آن زمان در دو فرسخی تهران و امروز متصل به آن است - به دنیا آمد. نام پدرم اسدالله معروف به حاج اسدالله کنی و نام مادرم فاطمه، شغل پدرم کشاورزی بود گرچه گاهی به تجارت نیز اشتغال داشتند.

تا آنجا که به یاد دارم پدرم مردی مذهبی، مقید به مسائل دینی و بلکه متعصب در مسائل دینی و مقید بودند که فرزندان را با آداب مذهبی تربیت کند.

یادم نمی‌رود که در همان اوانی که هنوز به حد بلوغ نرسیده بودم ولی نزدیک بلوغ بودم؛ یک روز ایشان مرا خواست و گفت که می‌خواهم با تو خصوصی صحبت کنم. پدرم گفت: تو کم داری به سن تکلیف می‌رسی و باید با مسائل شرعی آشنا شوی، لذا می‌خواهم مسائلی را به طور خصوصی به تو بگویم تا فرد دیگری در این مسائل با تو صحبت نکند. آنگاه مسائل غسل و جنابت و طهارت و امثال اینها را برای من توضیح داد که شخص مسلمان باید غسل کند، نماز بخواند و غسل جنابت وضو ندارد.

اینها را به من یاد داد و خوب به یاد دارم که در ایوان منزلمان این نصایح را به من فرمود و اصرار داشت که کسی هنگام بیان این حرفها آنجا نباشد. از خصوصیات تربیتی پدرم این بود که تا حدی سخت می‌گرفت. یادم می‌آید روزی با هم‌بازی‌هایم در همان کوچه‌های کن الک دو لک بازی می‌کردیم. چوب الک از دست من به مغازه‌ی پینه‌دوزی که در همسایگی ما بود افتاد. در آنجا پیرمردی بود که نزدیک منزل ما پینه‌دوزی می‌کرد. اتفاقاً چوب به آن پیر مرد - که یک پایش فلج بود و با عصا راه می‌رفت - خورد. گرچه ما عمداً این کار را نکرده بودیم اما نوعی بی‌مبالاتی بود.

آن پیر مرد نزد پدرم شکایت کرد. مرحوم پدرم همان‌جا مرا تنبیه کرد و گفت: «رضا! چرا این کار را کردی؟» گفتم: «متوجه نبودم». گفت: «نه، من باید تو را تنبیه کنم که دیگر از این کارها انجام ندهی».

چندین بار با عصایی که در دستش بود زد و گفت که برای این تو را جلوی مردم تنبیه می‌کنم تا دیگر در انظار مردم به دیگران بی‌احترامی نکنی. البته ممکن است کسی بگوید این گونه تنبیه درست نیست، اما بنده می‌خواهم تقیید ایشان را نسبت به تربیت فرزندان‌شان برسانم. این بود میزان تقیید ایشان که راضی نبود فرزندان‌شان نسبت به مردم بی‌احترامی کنند.

مرحوم پدرم همیشه با علما و روحانیون رفت و آمد داشت. خودش روحانی نبود، ولی علاقه‌مند به علما بود. ایشان با علمای کن و تهران مانند آیت‌ا. حاج شیخ محمد علی عمیقی از شاگردان مرحوم آخوند خراسانی، آیت‌ا. سرخه‌ای، آیت‌ا. آملی و حاج آقا یحیی سجادی و ... ارتباط داشتند و در منزل ما ایام ماه رمضان، ماه محرم، اعیاد مذهبی و امثال ذالک غالباً علما رفت و آمد داشتند و ما پذیرای علما و روحانیونی بودیم که از قم و تهران تشریف می‌آوردند.

پدرم دارای هشت فرزند بود؛ پنج پسر و ۳ دختر که البته همگی در قید حیات هستند. فرزندان پسر به ترتیب سن عبارتند از مرتضی، حسن، حسین، محمدباقر - که به مهدی معروف است - و حقیر پنجمی و کوچک‌ترین پسر ایشان هستم. اما فرزندان دختر سه نفراند به نام‌های بتول، سکینه و ربابه که همگی در قید حیات هستند.

منبع: کتاب خاطرات آیت الله مهدوی کنی

آدرس مطلب :

<https://www.cafetariikh.com/news/۲۲۶۱۲/آیت-الله-مهدوی-کنی-روایت-کنی-مهدوی-الله>